



پیام بدیع

سال سی و سوم

شماره‌های

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰

آگوست، سپتامبر، اکتبر، نوامبر و دسامبر

۲۰۱۵



# پیام بدیع

سال سی و سوم

شماره های

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

آگوست، سپتامبر، اکتبر، نوامبر و دسامبر

۲۰۱۵

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱ - مناجات حضرت عبدالبهاء
۳	۲ - مناجات، از مکاتیب عبدالبهاء، جلد پنجم
۴	۳ - شعر شمایل عبدالبهاء، جناب بهروز جباری
۵	۴ - از سخنان حضرت عبدالبهاء، روزنه‌های امید
۶	۵ - از بحر آثار و اکسیر آیات، خانم دکتر نیناز شادمان
۱۳	۶ - شعر نگاه عبدالبهاء، جناب بهاء‌الدین محمد عبدی
۱۴	۷ - زندگی‌نامه استاد محمد علی سلمانی، جناب ایرج مهین‌گستر
۱۹	۸ - اخلاق بهائی، جناب علی توانگر
۲۲	۹ - استمرار و تکامل ظهورات الهی، جناب مشرف‌زاده
۲۵	۱۰ - مادر بزرگان را فراموش نکنیم، جناب توفیق
۳۱	۱۱ - شعر شب عید ظهور رب اعلیٰ، جناب بضار
۳۳	۱۲ - دین، اشراق نهم، لوح اشراقات
۳۴	۱۳ - آتش سده و جشن سده، دکتر ایرج اشه‌کیش
۳۸	۱۴ - شعر سکه پوچ، جناب بهاء‌الدین باستانی

## هوالله

ای پروردگار مهربان شرق در هیجان است و غرب در موج بی‌پایان  
 نفحات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و  
 آشکار ترتیل آیات توحید است و تموج رایات تجرید بانگ سروش  
 است و نهنگ محویت و فنا در خروش از هر کرانه فریاد یا بهاء‌الابهی  
 بلند و از هر طرف ندای یا علی‌الاعلی مرتفع ولوله‌ئی در جهان نیست جز  
 غلغله جلوه دلبر یکتا و زلزله‌ئی در عالم نه جز اهتزاز محبت محبوب بی‌همتا  
 احببای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران  
 رحمانی در جمیع اقالیم مانند گل‌های شکفته از طرف چمن دمی نیاسیند و  
 نفسی برنیارند جز به ذکر تو و آرزوئی ندارند جز خدمت امر تو چمنستان  
 حقیقت را بلبل خوش الحانند و گُلستان هدایت را شکوفه‌های معطر  
 بدیع‌الالوان خیابان حقایق را طراح‌ی گل‌های معانی نمایند و جویبار  
 هدایت را مانند سرو روان بیاراند افق وجود را نجوم بازغند و مطلع آفاق  
 را کواکب لامع مظاهر تأییدند و مشارق نور توفیق ای خداوند مهربان  
 کل را ثابت و مستقیم بدار و الی‌الابد ساطع و لامع و پُر انوار کن تا هر دم از  
 گلشن عنایت نسیمی وزد و از یم موهبت شب‌نمی رسد رشحات سحاب  
 محبت طراوت بخشند و نفحات گلشن وحدت مشام‌ها معطر کند ای دلبر  
 آفاق پرتو اشرافی ای محبوب جهان جلوه جمالی ای قوی قدیر حفظ و  
 امانی ای ملوک وجود ظهور قدرت و سلطانی ای خداوند مهربان در

بعضی بلدان اهل طغیان در هوج و موجند و مُحرکین بی‌انصاف شب و روز  
 در اعتساف ظالمان چون گُرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی‌ناصر و  
 معین غزالان برّ وحدت را کلاب در پی تذران کوهسار هدایت را  
 غرابان حَسَد در عقب ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ  
 حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و به عون خود  
 از شرور مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی  
 و مهربان آسمانی.

ع ع



## هوایابی

ای شمع پر نور محبت‌الله اشراق در قطب آفاق کن و پرتوی بر قلوب اهل  
 وفاق افکن تا همواره دل‌ها مصابیح هدی گردد و انوار حقیقت به جهان  
 جان‌ها بتابد ظلمت ده‌ما زائل گردد و کوکب ملکوت اعلی بدرخشد از  
 فضل جمال قدم چیزی را غریب‌مدان و بعید‌مشم از عنایاتش خزف  
 صدف گردد و سنگ و حجر درّ و گهر شود خاک رونق جان پاک گیرد و  
 ریگ بیابان لعل بدخشان شود والبهاء علیک ع

از مکاتیب عبدالبهاء جلد پنجم استنساخ شد - امان‌الله موقن - ۱۳۷ بدیع



شعر از جناب بهروز جباری

برگرفته از مجله عندلیب

شماره ۱۰۰ - ۲۰۱۱ میلادی

## شمایل عبدالبهاء

بهین شمایل تو شمع خانقاه من است  
 هرآنکه سیر نگردد از آن نگاه من است  
 اگرچه غرق گناهم ولی به روز جزا  
 زخم به دامن تو دست کان پناه من است  
 که نماز و دعائی تو در برابر دل  
 جمال حضرتت امروز قبله‌گاه من است  
 اگر عنایت تو دستگیر من گردد  
 چه غم از آنچه در نامه سیاه من است  
 فدای نام تو کردم که ذکر آن همه عمر  
 دعای شامگهان، ورد صبحگاه من است  
 بجز رضای توام هیچ آرزویی نیست  
 خدای عشق بر این مدعا گواه من است  
 تو درس بندگی آموختی به خلق جهان  
 که در طریق طلب چون چراغ راه من است  
 مرا نیاز نباشد به کسب جاه و جلال  
 وفا بعهد تو اوج جلال و جاه من است  
 قدم خلاف رضای تو گر نهم روزی  
 دعای نیمه شب ایدوست عذرخواه من است  
 بیاد وانگذارم بخود که در همه حال  
 امید لطف تو دارم که تکیه‌گاه من است

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانیه شود و مصدر فیوضات ربانیه گردد، عزت قدیمه بازگردد و درهای بسته باز شود زیرا نیر یزدانی در اوجش بتافت و نور حقیقت در قطبش علم برافراخت آهنگ جهان بالا بلند شد و پرتو ملاء اعلی بدرخشید ملکوت الهی خیمه زد و آئین یزدانی منتشر شد عنقریب خواهی دید که آن کشور به نجات قدس معطر است و آن اقلیم به نور قدیم منور."

(روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۲-۲۱)



برگرفته از: مجله عندلیب

## از بحر آثار و اکسیر آیات ذوقی از زیارت "لوح ارض بآء"

خانم دکتر نیناز شادمان



لوح ارض بآء نازله از کلک گهر بار بهاء است. موضوع سخن آن، طلعت دلربا، عبدالبهاء است. آن مشرف بر قدمش ارض بیروت است و آن ارض مسماً به بآء است.

لوح ارض بآء ظاهراً به زبان عربی نازل شده است و عربی آن هم ملکوتی و بدیع، و شیرین و فصیح است، لکن لسان اصلی آن عربی نیست، فارسی هم نیست، ترکی و انگلیزی هم نیست، زبان آن فم قلم اعلی و لسان آن فوآد محبوب ابهآء است.

لوح ارض بآء در سال ۱۸۷۹ از یراعه حضرت بهاء الله به مناسبت سفر حضرت غُصن اعظم، پسر ارشد آن مالک انام به شهر بیروت، پایتخت لبنان، که بدین سبب به ارض بآء تسمیه و از آن پس چنان

مشهور گردید، نازل شده است. حضرت عبدالبهاء در مقابل منزل خودشان در حیفا اگرچه با حضور مداوم در خدمت و قیام شب و روز به عبودیت محبوب عالم، آن غصن مبارک یعنی حضرت عبدالبهاء - بعد از خروج جمال قدم از

سحن متجاوز از دو سال در اطاق‌های فوقانی قلعه، در جمیع مدت باقیمانده ایام اقامت ایشان در داخل شهر عکا و متعاقباً در قصر مزرعه و باغ رضوان و نیز همواره پس از عزیمت حضرت بهاء‌الله به قصر بهجی تا آخر زندگانی و حیات عنصری آن معبود امم - ظاهراً هم منزل و قرین السکنی با پدر جبروتی محبوبشان نبودند، معذک این اوّل بار بود که حضرت عبدالبهاء از مدینه محصنه عکا (یعنی شهر قدیمی عکا که خود قلعه‌ای بزرگ محاط با دیوار بسیار بلند و محکمی بود) خارج شده به دیار دیگر سفر می‌نمودند. پس از سال ۱۸۶۷، یعنی از زمانی که حضرت بهاء‌الله با کشتی و پس از توقف چند ساعتی در حیفا با عائله مبارکه و مومنین ملازم و سرگونی به عکا رسیدند و از دروازه بحری وارد شده و قدم بر خاک آن ارض گذاشتند، این نوبت اوّل بود که حضرت عبدالبهاء از مرز فلسطین آن دوره و کشور اسرائیل الان خارج شده به کشور و دولتی دیگر سفر می‌فرمودند. در شأن و مقام این سفر تاریخی و اهمّیت لوح مبارک موصوف به لوح ارض بآء حضرت ولی امرالله در توقیع قرن بدیع (ص ۴۸۱) مرقوم فرموده‌اند: "در احیانی که ارض بآء به قدم غصن اعظم ابهی مشرف و به انوار شمس جمالش مستضییء گردید، لسان عظمت در توقیع ابدع امنعی که به افتخار آن حضرت نازل و به خطّ کاتب وحی مرقوم گردیده، مقامات آن حمامه وفا را می‌ستاید و آن جوهر وجود را به خطابات عظیمه "من طاف حوله الأسماء" و "غصن الله الأعظم العظیم" و "سرّ الله الأقوم القدیم" مخاطب می‌سازد."

حضرت بهاء‌الله این لوح مبارک را با ستایش و حمد آغاز می‌فرمایند که - مدینه بیروت به قدم‌های نفسی که در حول او همه اسم‌ها طواف می‌کنند مشرف گردیده و به آن، ذرات کائنات همه موجودات را بشارت داد به آن‌چه طلوع نمود و روشن شد، ظاهر گشت و اشراق نموده، و خارج شد از درب زندان و افق آن خورشید جمال غصن خدا که اعظم و عظیم و سرّالهی اقوم و قدیم است. ملاحظه نمائید که اشاره صریح می‌فرمایند که این رمز اقوم است، یعنی قطعی و مطمئن و کامل است. سرّی الهی و قدیم است، یعنی از مرجع قدم و اراده مطلق ذات باری

است. به این عزیمت و توجّه غصن اعظم به دیار دیگر، جمال قدم می‌فرمایند، سخن عکّا محزون و دلتنگ گردید و ارض بآء پُر فرح و مسرور شد. سپس بیان می‌فرمایند که - متعالی باد پروردگار ما، خداوندی که به وجود آورد آسمان را و خلق نمود همه اشیاء را - کسی که به قدرت و سلطان او باز شد درب سجن تا این که ظاهر شود آنچه که از قبل در الواح نازل شده است، و این که اوست خداوندی که مقتدر است بر آنچه که اراده نماید و ملکوت وجود در پنجه قوت اوست - پروردگار، توانای دانا و حکیم است. هیکل اطهر می‌فرمایند که باب سجن بر وجه غصن اعظم به دست قدرت الهی که جمیع ملکوت در پنجه اراده و قوت اوست باز شد. اشارات و معنای بیان مبارک صریح و روشن است که وقوع این سفر نه تنها علامتی از سلطه و عظمت حکمت خداوندی در صنع گوهری چون عبدالبهاء، شاهدی صریح بر مقام و مرتبت ایشان در ساحت جمال ابهی، و سبب ظهور و تلتلاً رتبه بی‌مثیل ایشان در نظر خاصّ و عامّ بود، بل گویای نفوذ و شوکت و بشیر قدرت و غلبه حقیقت مستوره عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله بوده و هست.

”حمداً لمن تشرف ارض الباء به قدوم من طاف حوله الأسماء بذلك بشرت الذرات كلّ الممكنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السّجن و افقه شمس جمال الله الأعظم العظیم و سرائله الأقوم القديم متوجّهاً الى مقام آخر بذلك تكذّرت ارض السّجن و فرحت اخرى تعالی تعالی ربّنا فاطر السّماء و خالق الأشياء الذی بسلطانه فتح باب السّجن ليظهر ما انزله في الألواح من قبل انه لهوالمقتدر على مايشاء و في قبضته ملكوت الأنشاء و هوالمقتدرالعليم الحكيم.“

همان‌گونه که طلوع شمس حقیقت جمال ابهی و شریعت اعزّ الهی تدریجاً پُر تلتلاً و شکوه و اهمیت افزود و روز به روز نورش بازغ‌تر و جلوه‌اش شدیدتر گردید، نور عهد و میثاق الهی و سفیر ندای پیمان پروردگاری که مرکز آن و نقطه اجلال آن حضرت عبدالبهاء بودند، نیز تدریجاً روشن‌تر و مندرجاً بلندتر و

رساتر می‌گردید. لذا لوح ارض بآء اگرچه به ظاهر مختصر و کوتاه است و بیش از ۹ سطر و در مجموع، با شمارش واوها، کلمات منزوله آن فقط ۱۴۲ فقره می‌باشد، این اثر مبارکه و تاریخی با معانی روشن و صریح و اشارات شیرین و ملیح گویای جلال و اهمیّت ظهور تدریجی قمر میثاق بوده و شاهدی جاودان بر علو مقام و دریای الطاف حضرت بهاءالله به آن غصن محبوب بی‌همتا بوده و هست. رابطه جمال قدم و حضرت عبدالبهاء خود حکایت بی‌منتھانی است که فقط نفس آثار مبارکه آن هیاکل مقدّسه و قلم توانای غصن ممتازشان حضرت ولی امرالله قادر به اظهار و شاهد مطلق آن بوده‌اند، آنچه که درک حقیقی و لایق آن ورای فهم و ادراک کامل قلوب و اذهان است. با همه احوال، هر دل‌داده مشتاق از این اثر مبارک عطر عطوفت و عنایت و مژّه حبّ و ذوق آسمانی چنان ارتباط بی‌مثیل را که در پهنای کلمات آن موج می‌زند به مشام و ذاقّه جان می‌یابد. در لوح ارض بآء حضرت بهاءالله حزن و دلتنگی خود را از هجران مرکز میثاق به لسان ارض عکّا، و سرور و شادمانی قلبی خویش را از احترام و حرکت و قیام آن هیکل برومند رعنا را به زبان دیار بیروت بیان می‌فرمایند. "بذلک تکدّرت ارض السّجن و فرحت اخری..." و "نسئل الله تبارک و تعالی بأن یشرفنا بلقائه قریباً"، که کلّ اشاره ظریف محکم و روشن بر اهمیّت مقام و تعالی شأن و حرمت، و هم‌چنین عمق و حقیقت حبّ محبوب عالم به حضرت مولی‌الوری و مرکز عهد "او" است.

هیکل مبارک سپس در عبارات اخروی لوح می‌فرماید: خوشا بر زمینی که فائز شد به اقدام او، بر چشمی که روشن شد به جمال او، بر گوشی که مشرف شد به شنیدن ندای او، بر قلبی که چشید شیرینی محبت او را، بر سینه‌ای که مسرور شد و فرح یافت به ذکر او و بر قلمی که حرکت بر ثنای او.

این خوشا اگرچه بر آن زمین بیروت است و ندا به ارض فانی و خاکی فائز به قدم‌های حضرت عبدالبهاء، لکن در حقیقت این خوشا بر عالم ملک است و همه اهل آن، البتّه هم‌چنین خطابی برای اهل بهاءست. ارض بیروت که مشمول چنین عنایت و خطابی گردیده، فی‌الحقیقه یک نشانه و مثال است برای بیان معانی

رقیقہ و مواعظ پُر عطوفت و صریح که در این صحیفہ عطا شدہ است. هیکل قدم در بیان خود اول زمین را ذکر می‌کنند و بعد ای خوشا و طوبی ثنا و با بهجت را ارزانی چشم و گوش روشن و هوشیار و قلب و سینہ پُر محبت و شیرین به ذکر طلعت پیمان می‌نمایند. خوشای پُر نعمت و برکت بر هر عاشق دلدادہ امروز و نیز هر گمگشته ظاہراً پنهان در پردہ زمانہ - کہ فردا جایگاہ دلش موکب نعلین عبدالبہاءست. اما این ارض ہم، ہم ارض خاک و از عالم جماد است، و ہم در حقیقت عرفان ارض وجودی است کہ فائز شد بہ قدم او، بہ شناختن و ثنای او، بہ لبیک و قبول بالقول و بالعمل بہ ندای او و پیام او. همان ارض وجودی کہ اگرچہ در خلقت شریف و بالقوہ آیت کبری است، لکن بہ حال خود خشک بی حاصل و بی خبر تشنہ چون صحرای جرز مانده، کہ بہ فیض ملکوت و ظهور انوار حال او تبدیل می‌گردد و بہ صورت "اراضی طیّہ کہ مناسب سنبلات علم و حکمت است" جلوه می‌کند و ظاہر و مفتخر می‌گردد. همان ارضی کہ "ارض ظاہر قلب" است کہ بہ پرتو وصالش "سنبلات علم و حکمت" او "سرسبز" می‌شود و ریاحین معانی و کمال از آن "بلدہ طیّہ انبات نماید."

"طوبی ثم طوبی لأرض فازت بقدمه و لعین قرّت بہ جمالہ و لسمع تشرف باصغاء ندائہ و لقلب ذاق حلاوہ حبّہ و لصدر رحب بذکرہ و لقلم تحرک علی ثنائہ و للوح حمل آثارہ."

ارضی کہ مشرف بہ قدم طلعت میثاق است، مقام و محلّ زیارت است. آن محلّ و مکان متبرک و مبارک است. منزل دعا و نیاز و منزلگاہ سجده و عبادت است. پس ارض قلوب محبتان کوی "او" مبارک است، مشرف است، معطر و مقدّس است. قلوب یاران ہمہ آتشکدہ حبّ است و خاک آن اراضی کحل دیدہ بینا و بصیر و مومن هوشیار است.

گرچہ "بَاء" تلمیح این "لوح بہاءست"

بہ سرور ارض خاک و مژدگانی سماء

عالمی لطف و کرم، بر خاک بیروت زمین  
 بحر احسان و کرم از نزد "مولای بقاء"  
 یک در اوج شکوه فهم و ادراک و وفا  
 در خفای روح و جان بر طلعت مولی‌الوری  
 حرف "باء" آن اولین حرف "بهاء" است  
 "ارض بباء"، ارض گُهرخیز بـهـاء  
 در حقیقت ارض "او" عبدالبهاء است  
 منبت عهد خدا، عابد به او ساجد به او، اهل بهاء  
 طلعت عبدالبهاء، والی ارض فناست  
 زین همی عبدالبهاء مولای بی‌همتای ما  
 آن‌که خواند حمد "او"، او زائر ارض بهاء است  
 آن‌که داند نازله بر فخر "او" در "لوح بباء"  
 زین بود این لوح منشور و چراغ رهنما  
 در سبیل عشق مولا و گذرگاه فداء  
 این لوح مبارک ارض بباء که نشان پروردگاری و عنایت بی‌منتهی به  
 عبدالبهاء است، درس عرفان و اخلاق ماست و زیارت عبارات آن به چشم روح وفا،  
 موجب تعمق و تفکر و انتباه ما بندگان آستان می‌باشد. جمال مبارک در کلمات  
 مکتونه عربیه می‌فرمایند، "فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهرها  
 لظهوری". (قلب تو منزل من است، پاک کن آن را برای نزول و ورود من، و روح  
 تو دیدگاه من است، تمیز کن آن را برای ظهور من، مضمون بیان مبارک) و حضرت  
 ربّ اعلی در بیان فارسی بیان فرموده‌اند که، "بیت الله قلوب مومنین به او  
 هست." پس مومن باوفا و نفس والا، هریک حامل نور خداست. قلب او بدان  
 جهت که در او نور حق روشن است، حبّ او حاضر است، ذکر او مدام است،  
 صحبت او روان است، خانه خداست. آن دل و روح کعبه و مقرّ زیارت است، و  
 عزّت و احترام و قدردانی آن نه تنها مستحبّ است بل واجب و واسطه رضا و

رضایت‌مندی پروردگار است. چنان قلبی همان ارض بآست که مقدم قدوم عبدالبهاء است، "نَسْتَلُ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَنْ يَشْرَفَنَا بِلِقَائِهِ."

شیرین است زیارت این کلمات که از قلم اعلی در وصف و ثنای حضرت عبدالبهاء نازل شده و خاصه پُر شگون است چنان ذکر و یادی در آستانه صدمین سال ورود آن مرکز میثاق به دیار غرب. در حقیقت ذکر شیوا و دلربا البتّه به رفتار و گفتار هر دو، روزانه در هر وقت و اوقات، حتّی در خواب یا بیدار، به عمل و ظهور درآید و عطر دل‌انگیزش روح و ریحان و صفا آورد. همچه ثنائی و یادی حرکت در میدان فداء و صحنه عبودیت و وفاست. الهی که آرزویمان مستجاب آید و همگی مؤید و موفق گردیم. "أَنَّهُ هُوَ السَّمْعُ الْمَجِيبُ."

\* \* \*

### رازی شگفت

این قطعه را همکار پیام بهائی در وصف نگاه مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء هجده سال قبل سروده است:

در چشم‌های آبی چون آسمان تو	رازی شگفت، راز خدا آرمیده است
در آن دو چشم آینه‌گون دست کردگار	نقش از جمال مطلق خویش آفریده است
از آفتاب گرم نگاه تو زندگی	در پیکر فسرده گیتی دمیده است
از عمق دیدگان رئوف تو بارز است	آن اشک‌ها که در غم عالم چکیده است
با هر اشارت نظر ای شمع دل‌فروز	پروانه‌ها در آتش عشقت پریده است
با هر تَلَطُّف تو دلی برشکفته است	با هر تَبَسُّم تو گُلی سرکشیده است
ای جان من فدای شهاب نگاه تو	
کز هر چه هست مهر تو را برگزیده است	

(پیام بهائی، شماره ۲۰۴، سال ۱۹۹۶)

شعر از جناب بهاء‌الدین محمد عبدی

برگرفته از مجله عندلیب

شماره ۱۰۰ - ۲۰۱۱ میلادی

## نگاه عبدالبهاء

آن نگاه مهربان و آشنا  
می‌کند اسرار خلقت را بیان  
یا فروغ شعله‌ای در موج آب  
آب و آتش را بهم آمیخته  
آشیان کرده کبوتر با عقاب  
شیر با آهوی صحرا هم‌نشین  
در لطافت چون نوای جویبار  
ز آتش هجران شورآمیزتر  
موج آرام است بر دریای نیل  
در غریب موج تندی پر خروش  
در رخی تابان و موئی نقره‌فام  
با نگاهی سایه اندازد به ماه  
بازیابی در نگاهی جانفزای  
کز شرارش عالمی را سوخته  
یا ز اشک دیده مروارید سفت  
آنکه در رنج و تعب غمخوار ماست  
ماورای وسعت یک آسمان

در نگاه نافذ عبدالبهاء  
چيست این رازی که در اعماق آن  
چون سرشک هاله‌ای در ماهتاب  
اشک دل بر آتش غم ریخته  
در نگاهش گوئی از مهر و خطاب  
یا شده در آن نگاه آتشین  
در صلابت چون خروش آبشار  
از مه رخشان خیال‌انگیزتر  
گاه بینی آن نگاه بی‌مثیل  
گاه چون شط فرات آید به جوش  
حالت چشمان او در صبح و شام  
چشمه خورشید را ماند که گاه  
راز هستی بین کز آن سرّ خدای  
آتشی در آن نگه افروخته  
کی توان شرح نگاهش بازگفت  
لیک آن یاری که خود دلدار ماست  
در نگاه او غمی باشد نماند

آن غم عصیان نوع آدم است

چون به جان غمخوار اهل عالم است

## برگرفته از کتاب دولت عشق

## زندگی‌نامه استاد محمد علی سلمانی

به کوشش جناب ایرج مهین‌گستر

## دیب‌اچه

بازنگری و شرح وقایع زندگانی جناب محمد علی "سلمانی" به دو جهت شایان توجه و امعان نظر است. نخست این که انسانی است آزاده، پاکدل، شوریده احوال که همه دنیا و مافیها را در چهره و موی و روی محبوب ابدی "می‌جوید" و یا به عبارتی "می‌یابد". دوم این که خود در بطن تاریخ امر جای دارد و حادثه‌ساز است. رویدادهای ادرنه و عکا را ناظر و شاهد بوده و سهمی در انجام آن حوادث به عهده داشته. خاطرات و زندگی جناب محمد علی سلمانی به لحاظ آمیختگی به تاریخ امر حضرت رحمن، همیشه مورد توجه صاحبان قلم و تاریخ نویسان و محققین بوده.

ما می‌دانیم سواد خواندن و نوشتن نداشته و خود به این امر معترف است.

ما درس عقل و دفتر و دانش نخوانده‌ایم

در راه عشق خونِ دل از دیده رانده‌ایم

"غزل سی و چهارم"

اما بیانات و اشعار آن جان پاک به وسیله فرزند ارشد به نام (عادل

محمدآف) ثبت و نوشته شده. به بیان و قول دانشمند برجسته جناب اشراق خاوری

”سلمانی خاطرات خود را نویسانده.“

آن جناب در بامداد پادشاهی محمد شاه (سومین از دودمان قاجار) مقارن با سال ۱۲۵۰ هجری، برابر با ۱۸۳۴ میلادی در شهر پُراوازه اصفهان (پایتخت شاهان صفوی) پای به عرصه وجود می‌گذارد. پروانه دهید خود سخن آغاز نماید.

”... اهل اصفهانم، پدرم محمد ابراهیم اصفهانی که مشغول شعرپایی (شعر = مو، شعرپاف = موتاب، کسی که بافنده‌گی می‌کند با مو و یا ابریشم) بود و شخصی بود بی‌سواد اما متقی و مقدس و شیعه اثنی عشری. مادرم مسماء به مریم اهل اصفهان. در سال جلوس محمد شاه متولد شده‌ام و هشت ساله بودم که مادرم به مرض سگته از دنیا رفت. نه ساله بودم که پدرم مرا به دکان سلمانی فرستاد...“

پس از صعود مادر، پدر وی همسر دیگری اختیار می‌کند، به ناچار مخارج زندگی دو برادر و یک خواهر کوچک‌تر به گردنش می‌افتد. ندای حق را در همان سنین نوجوانی از نزدیک می‌شنود: ”... تقریباً یازده سال داشتم که حضرت نقطه اولی جل اسمه‌الاعلی به اصفهان تشریف آوردند. چیزی می‌شنیدم، همین قدر می‌دانم که در منزل امام جمعه که مردی بود معتبر و حضرت ربّ اعلی در منزل او وارد شدند و ابتدا چندان همه‌مه نشد. مشهور بود که سیدی است موسوم به سید علی محمد که سرعت قلم غربی دارد، به قسمی که وقتی گوشه کاغذ را می‌گیرد و به تندی می‌نویسد که وقتی به آخر صفحه می‌رسد، هنوز اوّل آن خشک نشده...“

جناب محمد علی تا سنّ پانزده سالگی در دکان سلمانی به کار مشغول بوده. سپس خود مستقلاً به کار می‌پردازد. رخدادها و حوادث زندگی، وی را چنان

آب‌دیده می‌نماید که در همان سنین نوجوانی درس آزادگی را بی مکتب و درس می‌آموزد.

”... پانزده سال داشتم که در بازار چیت‌سازها در اصفهان مشغول دلاکی شدم، در اصفهان چند نفر بابی بودند که من با بعضی از آن‌ها آشنائی داشتم. از جمله در محله خودمان چند نفر بابی خیلی متدین مقدس بودند، مثل آقا بزرگ اصفهانی و چهار پسرش و دیگر آسیابانی مشهور به گندم پاک کن...”

وبا، بیماری مسری ناشناخته‌ای که در آن ایام دامنگیر چند شهر مهم از جمله شیراز و اصفهان گردید، تعداد بی‌شماری از نفوس را به هلاکت رساند، جناب محمد علی در سنین هفده سالگی بود که پدرش به مرض وبا به رحمت ایزدی پیوست. پس از صعود پدر، گذشته از خواهر و برادران خود، کفالت نگهداری زن پدر و یک اولاد او را بالاچاره به گردن می‌گیرد. زندگی با همه خوبی‌ها و بدی‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌هایش به پیش می‌رود. جناب محمد علی، جوان برومند و کارآمد را، افراد فامیل داماد می‌نمایند. وی صاحب دختری می‌گردد، آرامش زندگی با همه توش و توان و پستی و بلندیش طولی نمی‌کشد که برای خانواده جناب محمد علی تبدیل به طوفانی سهمگین می‌شود که از بیخ و بن اساس زندگانی وی را زیر و رو می‌کند.

جناب محمد علی جوان، با ذهنی روشن و شیفته سخنان تازه و راه و روش زندگی نو، به در آمده از لاک خرافات و آلودگی‌هایی دست و پاگیر، رهرو راه راستان دلدادگان امر جدید حضرت رحمن می‌گردد. با آشنائی قلبی از دوستانی چند، طریق مرارده و مجالست با بایبان اصفهان می‌گذارد. هرچه از معارف امر

کسب می‌نماید، عطش دانستن در وی بیشتر می‌شود.

“... اوائل عمر و شباب که گوش و چشمی باز داشتم، اکثر اوقات در حال و قال علماء تفکر می‌کردم و به کلی از آن‌ها بدم می‌آمد و می‌دیدم که اولادشان فاسق و فاجرند و خودشان بلاانصاف و مدعی بلاعمل، از جمله حاجی محمد جعفرآبادیه‌ای را که از علماء بود دیدم که عمل قبیحی از او صادر شد ... سر و کاری با عرفا و شعراء پیدا کردم، مثلاً با میرزا همای شاعر و غیره...”

هرچند معلوم و مشخص نیست که جناب استاد محمد علی سلمانی از چه زمان مبادرت به غزل‌سرائی و سرودن شعر نموده اما، ناگفته پیدا است که از همان سنین جوانی با روح آزاده‌گی که در جوهر وجودش نهفته بوده، میل و اشتیاق به دانستن و کشش بسوی عرفان و مطالب ادبی به محفل ادبا راه یافته و از محضر آن‌ها کسب فیض می‌نموده، و چنین ذوق و شوقی در جان وی ریشه داشته که بعدها به مجرد روبرو شدن با معبود و مراد خود، همچون بلبلی سوخته‌دل از مشاهده گل شروع به غزل‌خوانی می‌نماید.

“... هنگامی که هنوز در اصفهان بودم، شخصی از رفقای من که بابی بود از بغداد و کربلا برگشت و قصیده ساقی از غیب بقا ... را برای من آورده و خواند. گفتم صاحب این شعر مقصودش شعر گفتن نیست، مقصود دیگری دارد، بعدها فهمیدم که اثر قلم حضرت بهاء‌الله است...”

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آن‌چه در خمخانه داری نشکنند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که این مستور شیدائی درآید در خروش  
تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمّار  
نار عشقی برفروز و جمله هستی‌ها بسوز  
پس قدم بردار اندر کوی عشّاقان گذار  
تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه  
کی چشی خَمر بقا از لعل نوشین نگار  
پای نه بر فرق مُلک آنکه درآ در ظلّ فقر  
تا ببینی مُلک باقی را کنون از هر کنار  
گر خیال جان همی هستت بدل این جا میا  
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب  
گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
باری او به دنبال گمشده خود به هر دری سری می‌زند و از هر اهل دلی  
معرفتی می‌جوید.

”... ملا علی بود بابی، آدم خوبی بود و از قلعه برگشته بود، یعنی وقتی  
رسیده بود که کار قلعه ختم شده بود. (قلعه شیخ طبرسی در مازندران که شرح  
مفصل آن در تواریخ امر مسطور است) این شخص به واسطه بابی‌گری صدماتی  
دید از آن جمله منزلی داشت که سایر اقوام از او گرفته بودند، به سابقه آشنائی او  
را به منزل خود بُردم...”  
جناب محمد علی جوان به واسطه همین ملا علی به امر آشنا گردیده و  
مؤمن می‌شود.

دنباله دارد

# اخلاق بهائی

جناب علی توانگر اعلیٰ الله مقامه  
دنباله مطالب پیشین

حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای هندوستان می‌فرمایند:

“... در عالم وجود صنعتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست، این منقبت از اعظم اساس دین الهی است، اگر انسان از جمیع صفات حمیده محروم باشد ولی به این صفت قدسیّه موصوف، عاقبت حائز کمالات می‌گردد و اگر چنانچه حائز جمیع صفات کمالیه باشد و از صفت وفا بی‌بهره، آن کمال به نقص مبدل گردد و آن خیر به شرّ و آن نورانیّت به ظلمت و آن عزّت به ذلّت منتهی شود...”

حضرت بهاء الله می‌فرمایند:

“گواه راستی گفتار کردار است” و ابتدای کتاب مستطاب اقدس که خداوند عرفان مشرق وحی و مطلع امر خود را واجب فرموده آن را با عمل به اوامر و احکام مظهر الهی توأم دانسته و یکی از آن بدون دیگری مقبول درگاه الهی نیست. و در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

“لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به اعمال گشته، یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست، پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید.”

و در لوح دیگر قلم اعلیٰ می‌فرماید:

“عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده، بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته، بگو ای احباب قسم به آفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر

شود، جزای آن به دوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند.“  
و همچنین می‌فرمایند:

”مَدْعِيَانِ مَحَبَّتِ رَا بَرَهَانَ لَازِمٌ هَرَجَهٗ بَهٗ لِسَانِ اَيَّدِ مَقْبُولِ سَاحَتِ رَحْمَنِ نِيْفَتْدِ، اَلْيَوْمِ فَعْلٌ مَقْدَمٌ بَرِ قَوْلِ اسْتِ. پَسِ جَهْدُ نَمَائِدِ تَا اَزْ كَلِّ جَوَارِحِ اَعْمَالِ حَسَنَهٗ بَهٗ ظَهْوَرِ اَيَّدِ.“

حضرت بهاء‌الله در لوح بشارت و اشراقات به تکرار درباره رفتار احبّبا با دیگران می‌فرمایند:

”یا اهل بها شما مشارق محبّت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید، لسان را به سبّ و لعن احدی می‌لایند و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمایند. آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والآ تعرض باطل. ذرّوه بنفسه مُقْبَلِينَ اِلَى اللّهِ الْمَهِيْمِنِ الْقِيَوْمِ، سَبَبُ حُزْنِ مَشُوَيْدِ تَا چَهٗ رَسَدِ بَهٗ فِسَادِ وَ نَزَاعِ، اَمِيْدِ هَسْتِ دَرِ ظِلِّ سَدْرَةِ عَنَايَتِ اَلْهِي تَرِيْتِ شُوَيْدِ وَ بَهٗ مَا ارَادَهٗ اللّهُ عَامِلٌ گَرْدِيْدِ، هَمَهٗ اَوْرَاقِ يَكُ شَجْرِيْدِ وَ قَطْرَهٗ هَايِ يَكُ بَحْرِ.“

### وظیفه اغنیا در قبال فقرا و تذکراتی به آنان

حضرت بهاء‌الله جل ثنائه در کلمات مکتونه می‌فرمایند:

”ای پسران تراب، اغنیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبدا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بی‌نصیب مانند.

”الْكَرَمُ وَالْجُودُ مِنْ خِصَالِي فَهِنِيئاً لِمَنْ تُزَيِّنُ بَخِصَالِي“<sup>۱</sup>

”حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.“

”در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید، هر فقری را غنائی در پی و هر غنا را فنا از عقب.“

”ای غنیای ارض، فقرا امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.“

”ای مغروران به اموال فانیه، بدانید که غنا سدیست محکم میان طالب و

کسب می‌نماید، عطش دانستن در وی بیشتر می‌شود.

“... اوائل عمر و شباب که گوش و چشمی باز داشتم، اکثر اوقات در حال و قال علماء تفکر می‌کردم و به کلی از آنها بدم می‌آمد و می‌دیدم که اولادشان فاسق و فاجرند و خودشان بلاانصاف و مدعی بلاعمل، از جمله حاجی محمد جعفرآباده‌ای را که از علماء بود دیدم که عمل قبیحی از او صادر شد ... سر و کاری با عرفا و شعراء پیدا کردم، مثلاً با میرزا همای شاعر و غیره...”

هرچند معلوم و مشخص نیست که جناب استاد محمد علی سلمانی از چه زمان مبادرت به غزل‌سرائی و سرودن شعر نموده اما، ناگفته پیدا است که از همان سنین جوانی با روح آزاده‌گی که در جوهر وجودش نهفته بوده، میل و اشتیاق به دانستن و کشش بسوی عرفان و مطالب ادبی به محفل ادبا راه یافته و از محضر آنها کسب فیض می‌نموده، و چنین ذوق و شوقی در جان وی ریشه داشته که بعدها به مجرد روبرو شدن با معبود و مراد خود، همچون بلبلی سوخته‌دل از مشاهده گل شروع به غزل‌خوانی می‌نماید.

“... هنگامی که هنوز در اصفهان بودم، شخصی از رفقای من که بابی بود از بغداد و کربلا برگشت و قصیده ساقی از غیب بقا ... را برای من آورده و خواند. گفتم صاحب این شعر مقصودش شعر گفتن نیست، مقصود دیگری دارد، بعدها فهمیدم که اثر قلم حضرت بهاء‌الله است ...”

ساقی از غیب بقا برق برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آن‌چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که این مستور شیدائی درآید در خروش  
تا که این مخمور ربّانی برآید زین خماری  
نار عشقی برفروز و جمله هستی‌ها بسوز  
پس قدم بردار اندر کوی عشّاقان گذار  
تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه  
کی چشی خَمَر بقا از لعل نوشین نگار  
پای نه بر فرق مُلک آنکه درآ در ظلّ فقر  
تا ببینی مُلک باقی را کنون از هر کنار  
گر خیال جان همی هستت بدل این جا میا  
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب  
گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
باری او به دنبال گمشده خود به هر دری سری می‌زند و از هر اهل دلی  
معرفتی می‌جوید.

”... ملا علی بود بابی، آدم خوبی بود و از قلعه برگشته بود، یعنی وقتی رسیده بود که کار قلعه ختم شده بود. (قلعه شیخ طبرسی در مازندران که شرح مفصل آن در تواریخ امر مسطور است) این شخص به واسطه بابی‌گری صدماتی دید از آن جمله منزلی داشت که سایر اقوام از او گرفته بودند، به سابقه آشنائی او را به منزل خود بُردم...”

جناب محمد علی جوان به واسطه همین ملا علی به امر آشنا گردیده و مؤمن می‌شود.

دنباله دارد

# اخلاق بهائی

جناب علی توانگر اعلیٰ الله مقامه  
دنباله مطالب پیشین

حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای هندوستان می‌فرمایند:

“... در عالم وجود صنعتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست، این منقبت از اعظم اساس دین الهی است، اگر انسان از جمیع صفات حمیده محروم باشد ولی به این صفت قدسیه موصوف، عاقبت حائز کمالات می‌گردد و اگر چنانچه حائز جمیع صفات کمالیه باشد و از صفت وفا بی‌بهره، آن کمال به نقص مبدل گردد و آن خیر به شرّ و آن نورانیت به ظلمت و آن عزّت به ذلّت منتهی شود...”

حضرت بهاء الله می‌فرمایند:

“گواه راستی گفتار کردار است” و ابتدای کتاب مستطاب اقدس که خداوند عرفان مشرق وحی و مطلع امر خود را واجب فرموده آن را با عمل به اوامر و احکام مظهر الهی توأم دانسته و یکی از آن بدون دیگری مقبول درگاه الهی نیست. و در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

“لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به اعمال گشته، یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست، پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید.”

و در لوح دیگر قلم اعلیٰ می‌فرماید:

“عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده، بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته، بگو ای احباب قسم به آفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر

شود، جزای آن به دوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند.“

و همچنین می‌فرمایند:

”مَدْعِيَانِ مَحَبَّتِ رَا بَرَهَانَ لَازِمٌ هَرَّجَهٗ بَهٗ لِسَانِ آيِدِ مَقْبُولِ سَاحَتِ رَحْمَنِ نِيْفَتْدِ، الْيَوْمِ فَعْلٌ مَقْدَمٌ بَرِ قَوْلِ اسْتِ. پَسْ جَهْدُ نَمَائِدِ تَا اَزْ كَلِّ جَوَارِحِ اَعْمَالِ حَسَنَهٗ بَهٗ ظَهْوَرِ آيِدِ.“

حضرت بهاء‌الله در لوح بشارت و اشراقات به تکرار درباره رفتار احببا با دیگران می‌فرمایند:

”يا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید، لسان را به سب و لعن احدی می‌لایید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید. آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل. ذرّوه بنفسه مُقْبَلِينَ اِلَى اللّٰهِ الْمَهِيْمِنِ الْقِيَوْمِ، سَبَبُ حُزْنٍ مَشْوِيْدٍ تَا چَهٗ رَسَدُ بَهٗ فِسَادٍ وَ نِزَاعٍ، اَمِيْدٍ هَسْتِ دَرِ ظِلِّ سِدْرَةِ عَنَايَةِ اللّٰهِ تَرِيْتِ شُوِيْدِ وَ بَهٗ مَا ارَادَهٗ اللّٰهُ عَامِلٌ گَرِيْدِ، هَمَهٗ اَوْرَاقٍ يَكُ شَجْرِيْدٍ وَ قَطْرَهٗ هَايِ يَكُ بَحْرِ.“

### وظیفه اغنیا در قبال فقرا و تذکراتی به آنان

حضرت بهاء‌الله جل ثنائه در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

”ای پسران تراب، اغنیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بی‌نصیب مانند.

”الْكَرَمُ وَالْجُودُ مِنْ خِصَالِي فَهِنِيئاً لِمَنْ تُزَيِّنُ بِخِصَالِي“

”حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.“

”در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید، هر فقری را غنائی در پی و هر غنا را فنا از عقب.“

”ای غنیای ارض، فقرا امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.“

”ای مغروران به اموال فانیه، بدانید که غنا سدیست محکم میان طالب و

مطلوب و عاشق و معشوق، هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم درنیاید، مگر قلبی. پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند.

و در کلمات مکنون عربی می فرمایند:

”یا ابن الانسان أنفق مالی و علی فقرائی لئنْفَقَ فی السماء من کنوز عزّی لآتفتنی و خزائن مجدّی لا تُبلی.“<sup>۲</sup> ”تفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده.“

و حضرت عبدالبهاء می فرماید:

”انفاق عندالله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم الفائزون ... طوبی لمن آختر آخاه علی نفسه.“<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - مضمون به فارسی: بخشش و کرم از صفات من است خوشا به حال آن که به صفات من مزین گردد.

<sup>۲</sup> - مضمون به فارسی: ای فرزند انسان، مالی را که من بتو دادم و مال من است به بیچارگان و بینوایان و محتاجان انفاق کن تا در ملکوت اعلی از گنج‌های ابدی و جاوید ترا بهره‌مند گردانم.

<sup>۳</sup> - (مومنین) بر دیگران ایثار و انفاق می‌کنند ولو این که خود بدان نیازمندند. هرکس از بخل خود جلوگیری نمود و به انفاق پرداخت از فائزین به ایمان است ... خوشا آن که برادر خود را بر خود مقدم دانست. (این آیه در قرآن، آیه ۹ از سوره الحشر است.)

## استمرار و تکامل ظهورات الهی

جناب دکتر م. مشرف زاده اعلی الله مقامه

استمرار و تکامل ظهور و وحی الهی که در زبان انگلیسی به آن **Progressive Revelation** می‌گویند، یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اعتقاد در دیانت مقدس بهائی است و بدین معنی که از اوّل لاوّل (ابتدائی که آن را ابتدائی نیست) و تا آخر لا آخر (انتهائی که وی را انتهائی نیست) هدایت و ارشاد الهی به صورت وحی و به وسیله پیامبران بوده و خواهد بود. نه با ظهور آدم اوّل شروع شده و نه با ظهور خاتم پایان می‌یابد.

تا خدا بوده بوده است عباد      تا عباد است لازم است ارشاد (نعم)

همواره برای روشن شدن و درک نسبی مسائل روحانی و معنوی که دور از ذهن آدمی است، استفاده از مثل‌های دنیوی و مادی که نزدیک به ذهن و قابل درک است مفید می‌باشد. در این جا نیز با اجازه خوانندگان عزیز از چند نمونه و مثل مادی استفاده می‌شود، زیرا در حقیقت جهان مادی و عوالم روحانی هر دو آفریده دست قدرت یک پروردگارانند و سیر و تکامل هر دو در یک جهت است و پیامبران نیز در آثار مبارکه خود از مثل‌ها و مشابهاست استفاده بسیار کرده‌اند.

### مثال اوّل

اگر یک مهندس عالی‌قدری اقدام به ساختن یک مجتمع آپارتمان با بهترین و مجهزترین وسائل بکند، اولین چیزی را که برای نگهداری و حفظ آن مجتمع لازم می‌داند (Maintenance) انتخاب یک بازرس و مباشر دانا و مجرب است که تعمیرات لازمه را بدون فوت وقت به وسیله متخصصینی که در اختیار دارد انجام داده و از پیشرفت نقائص و خرابی‌ها جلوگیری کند، زیرا به قول سعدی:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پُر شد نشاید گرفتن به پیل  
 از این مثال ساده می‌توان نتیجه گرفت که خداوند تبارک و تعالی از  
 ابتدای خلقت جهان اشخاص را از میان مردم برگزیده و هدایت و راهنمایی بشر را  
 به عهده آنان گذارده است و این امر تا جهان باقی است، ادامه خواهد یافت.  
 حدیثی در اسلام هست که تعداد پیامبران در جهان ۱۲۴ هزار نفر بوده است و این  
 حدیث به نفسه میزانی از حقیقت را در بر دارد که شرح آن از حدود این نوشته  
 خارج است. می‌توان گفت که هدایت و فیض الهی از ابتدا وجود داشته و تا جهان  
 باقی است ادامه خواهد یافت. و در مثال مجتمع ساختمانی اگر مباشر نباشد  
 ساختمان هر قدر هم که زیبا و محکم ساخته شده باشد، به مرور دهور کهنه و  
 فرسوده شده و تحت اثر عوامل جوّی و سایر حوادث به تدریج از حیث ارتفاع  
 خواهد افتاد. در این عالم کون نیز اگر پیامبران الهی نمی‌بودند، بشر بدون هادی و  
 راهنما، گرفتار تمایلات و افکار و اعمال منفی از قبیل ویرانگری، زورگوئی،  
 شهوات و ظلم و فساد گشته و از همان ابتدا آنچه را که پایه‌های ترقی و تکامل و  
 (Civilization) است فاقد بوده و گرفتار تباهی و انهدام می‌گردید.

حضرت بهاء الله فرموده:

”لم یزل سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه  
 نموده و آئی نیست که فیض او منقطع شود و یا آن که امطار (باران‌های) رحمت از  
 غیام (ابرهای) عنایت او ممنوع گردد.“<sup>۱</sup>

حضرت ربّ اعلی فرموده‌اند:

”الی ما نهاییه شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و  
 نهایی نبوده و نیست.“<sup>۲</sup>

### مثال دوّم

خورشید از آسمان به زمین می‌تابد و حیات و رشد و نموّ جمیع عناصر  
 زمین، مخصوصاً نباتات و حیوانات و انسان مرهون تابش خورشید است که هر  
 موجودی به قدر استعداد و ظرفیت خود از خورشید بهره گرفته و از نور و حرارت

آن استفاده می‌کند. ولکن در بین عناصر زمین آینه موقعیت مخصوصی را دارد که می‌تواند اشعه خورشید را گرفته و به اطراف خود منعکس نموده و آنان را نور و حرارت بخشد.

در عوالم روحانی پیامبران را به آینه تشبیه نموده‌اند که در کمال صافی و پاکی می‌توانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت را در لباس اوامر و احکام و سایر شئون به بشر منتقل نمایند.

حضرت بهاء الله فرموده‌اند:

”و این هیاکل قدسیه مرایای (آینه‌های) اولیه و ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات، از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است.“<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - ایقان شریف، صفحه ۱۲

<sup>۲</sup> - دور بهائی، صفحه ۳۲

<sup>۳</sup> - ایقان شریف، صفحه ۸۳

مطلوب و عاشق و معشوق، هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم درنیاید، مگر قلبی. پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند.

و در کلمات مکنون عربی می فرمایند:

”یا ابن الانسان أنفق مالی و علی فقرائی لئننق فی السماء من کنوز عزّ لآتفتنی و خزائن مجدّ لا تبلی.“<sup>۲</sup> ”نفوسی که به این مظلوم متسویبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده.“

و حضرت عبدالبهاء می فرماید:

”انفاق عندالله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم الفائزون ... طوبی لمن آختر آخاه علی نفسه.“<sup>۳</sup>

۱ - مضمون به فارسی: بخشش و کرم از صفات من است خوشا به حال آن که به صفات من مزین گردد.

۲ - مضمون به فارسی: ای فرزند انسان، مالی را که من بتو دادم و مال من است به بیچارگان و بینوایان و محتاجان انفاق کن تا در ملکوت اعلی از گنج‌های ابدی و جاوید ترا بهره‌مند گردانم.

۳ - (مومنین) بر دیگران ایثار و انفاق می‌کنند ولو این که خود بدان نیازمندند. هرکس از بخل خود جلوگیری نمود و به انفاق پرداخت از فائزین به ایمان است ... خوشا آن که برادر خود را بر خود مقدم دانست. (این آیه در قرآن، آیه ۹ از سوره الحشر است.)

## استمرار و تکامل ظهورات الهی

جناب دکتر م. مشرف زاده اعلی الله مقامه

استمرار و تکامل ظهور و وحی الهی که در زبان انگلیسی به آن **Progressive Revelation** می‌گویند، یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اعتقاد در دیانت مقدس بهائی است و بدین معنی که از اوّل لاوّل (ابتدائی که آن را ابتدائی نیست) و تا آخر لا آخر (انتهائی که وی را انتهائی نیست) هدایت و ارشاد الهی به صورت وحی و به وسیله پیامبران بوده و خواهد بود. نه با ظهور آدم اوّل شروع شده و نه با ظهور خاتم پایان می‌یابد.

تا خدا بوده بوده است عباد تا عباد است لازم است ارشاد (نعیم)

همواره برای روشن شدن و درک نسبی مسائل روحانی و معنوی که دور از ذهن آدمی است، استفاده از مثل‌های دنیوی و مادی که نزدیک به ذهن و قابل درک است مفید می‌باشد. در این‌جا نیز با اجازه خوانندگان عزیز از چند نمونه و مَثَل مادی استفاده می‌شود، زیرا در حقیقت جهان مادی و عوالم روحانی هر دو آفریده دست قدرت یک پروردگارند و سیر و تکامل هر دو در یک جهت است و پیامبران نیز در آثار مبارکه خود از مَثَل‌ها و مشابهاست استفاده بسیار کرده‌اند.

### مثال اوّل

اگر یک مهندس عالیقدری اقدام به ساختن یک مجتمع آپارتمان با بهترین و مجهزترین وسائل بکند، اولین چیزی را که برای نگهداری و حفظ آن مجتمع لازم می‌داند (Maintenance) انتخاب یک بازرس و مباشر دانا و مجرب است که تعمیرات لازمه را بدون فوت وقت به وسیله متخصصینی که در اختیار دارد انجام داده و از پیشرفت نقائص و خرابی‌ها جلوگیری کند، زیرا به قول سعدی:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پُر شد نشاید گرفتن به پیل  
 از این مثال ساده می‌توان نتیجه گرفت که خداوند تبارک و تعالی از  
 ابتدای خلقت جهان اشخاص را از میان مردم برگزیده و هدایت و راهنمایی بشر را  
 به عهده آنان گذارده است و این امر تا جهان باقی است، ادامه خواهد یافت.  
 حدیثی در اسلام هست که تعداد پیامبران در جهان ۱۲۴ هزار نفر بوده است و این  
 حدیث به نفسه میزانی از حقیقت را در بر دارد که شرح آن از حدود این نوشته  
 خارج است. می‌توان گفت که هدایت و فیض الهی از ابتدا وجود داشته و تا جهان  
 باقی است ادامه خواهد یافت. و در مثال مجتمع ساختمانی اگر مباشر نباشد  
 ساختمان هر قدر هم که زیبا و محکم ساخته شده باشد، به مرور دهور کهنه و  
 فرسوده شده و تحت اثر عوامل جوئی و سایر حوادث به تدریج از حیث ارتفاع  
 خواهد افتاد. در این عالم کون نیز اگر پیامبران الهی نمی‌بودند، بشر بدون هادی و  
 راهنما، گرفتار تمایلات و افکار و اعمال منفی از قبیل ویرانگری، زورگوئی،  
 شهوات و ظلم و فساد گشته و از همان ابتدا آنچه را که پایه‌های ترقی و تکامل و  
 (Civilization) است فاقد بوده و گرفتار تباهی و انهدام می‌گردید.

حضرت بهاء الله فرموده:

”لم یزل سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه  
 نموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آن که امطار (باران‌های) رحمت از  
 غیام (ابره‌ای) عنایت او ممنوع گردد.“<sup>۱</sup>  
 حضرت ربّ اعلی فرموده‌اند:

”الی ما نه‌ایه شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و  
 نه‌ایتی نبوده و نیست.“<sup>۲</sup>

### مثال دوم

خورشید از آسمان به زمین می‌تابد و حیات و رشد و نموّ جمیع عناصر  
 زمین، مخصوصاً نباتات و حیوانات و انسان مرهون تابش خورشید است که هر  
 موجودی به قدر استعداد و ظرفیت خود از خورشید بهره گرفته و از نور و حرارت

آن استفاده می‌کند. ولکن در بین عناصر زمین آینه موقعیت مخصوصی را دارد که می‌تواند اشعه خورشید را گرفته و به اطراف خود منعکس نموده و آنان را نور و حرارت بخشد.

در عوالم روحانی پیامبران را به آینه تشبیه نموده‌اند که در کمال صافی و پاکی می‌توانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت را در لباس اوامر و احکام و سایر شئون به بشر منتقل نمایند.

حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند:

”و این هیاکل قدسیه مرایای (آینه‌های) اولیه و ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب‌الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات، از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است.“<sup>۳</sup>

۱ - ایقان شریف، صفحه ۱۲

۲ - دور بهائی، صفحه ۳۲

۳ - ایقان شریف، صفحه ۸۳

نقل از نشریه شاخسار - ۱۹۹۵

## مادر بزرگان را فراموش نکنیم

جناب توفیق

از کودکان بپرسید که را بیش از همه دوست دارند؛ بسیاری می‌گویند مادر بزرگمان را. بپرسید چرا؛ می‌گویند مهربان است، صعه دارد، برای ما قصه می‌گوید، غذایش لذیذ است، با ما بازی می‌کند، دوست داریم شب‌ها خانه او بمانیم.

از جوانان بخواهید مادر بزرگ خود را توصیف کنند؛ می‌گویند: دانا است، مسائل ما را می‌فهمد، ما را راهنمایی می‌کند، مایه تشویق و دلگرمی ما است، از پدر و مادر خودش برای ما حکایت می‌کند، شعر و سرود می‌خواند، لطفه‌های شیرین می‌گوید، وسیله ارتباط ما با خویشاومان است، او را خیلی دوست می‌داریم. در جزایر ساموا رسم است که وقتی دختر و پسر جوانی ازدواج کردند، فرزند اول خود را به پدر و مادر خود می‌سپارند. فرض اینست که پدر بزرگ و مادر بزرگ نوزاد تنها شده‌اند و مایلند بچه‌ای را بزرگ کنند. فرض دیگر اینست که پدر و مادر جوان، که در جزایر پاسیفیک بسیار هم جوانند، آماده پرورش نوزاد اول خود نیستند و بهتر است نگهداری او را به بزرگ‌ترها واگذارند. باز هم طبق رسم و سنت، به تدریج که این فرزند نخست بزرگ می‌شود، به خدمت پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌پردازد و آن‌ها را از تنهایی و ناتوانی رهایی می‌دهد.

البته فرزند اول مادر واقعی خود را هم می‌شناسد و والدین خود را می‌بیند، ولی این رسم حلقه ارتباط میان نسل‌ها را استحکام می‌دهد. فرزند اول می‌داند که وقتی خود او ازدواج کرد، باید فرزند اولش را تقدیم والدین خود کند. در آن اقالیم

بهشت‌آسا مادر بزرگان زُکن بزرگ خانواده‌اند و رابطه‌شان با نوادگان بسیار محکم است.

بچه‌ها قاعدتاً و معمولاً دو مادر بزرگ و دو پدر بزرگ دارند، ولی بسیاری هم از این همه موهبت محرومند؛ در گذشته دارو و درمان کم بود و بسیاری از مردم در سنین میانه و پیش از آن که دارای نوه بشوند، از این عالم می‌رفتند. من از انساب خود فقط یک مادر بزرگ، یعنی جهان خانم میثاقیه را دیدم و مانند دیگران شاهد عوامل روحانی و ذوقی او بودم. او نود و دو سال زندگی کرد و همه از او درک فیض کردیم، ولی از مادر بزرگان دیگر در خاندان‌های منسوب چه می‌دانیم؟ از اِستر، مادر جهان خانم که مادر بزرگ خاندان‌های وحدت و اطاعت و میثاقیه بود چه اطلاع و خاطره‌ای داریم؟ از طاوس خانم، دختر دیگر اِستر، که مادر بزرگ خاندان‌های اطاعت و اقراری و متین‌خو بوده چه می‌دانیم؟ از راحیل خانم، مادر بزرگ خاندان توفیق چه نشانی داریم؟ از این سه مادر بزرگ عکسی برداشته نشده و کسانی هم که با آن‌ها معاصر بودند چندی است رخ در نقاب خاک کشیده‌اند، پس چه تصویری می‌توان از ایشان در ذهن داشت؟

### بی‌بی اِستر

در مورد اِستر، که در خاندان وحدت "بی‌بی" و در خاندان میثاقیه "اِستر" والده و در خاندان‌های توفیق و اقراری و فریدیان "عمّه اِستر" خوانده می‌شد، تاریخ تولد و درگذشتش در جایی ثبت نشده و حتی یادداشت‌های مرحوم عبدالمیثاق میثاقیه که اشاره‌ای به مشارالیها دارد، در این مورد ساکت است. ولی با توجه به قرائن و سنّ و خاطرات دیگران، درگذشت او را در سال ۱۹۱۷ میلادی و تولدش را حدود سال ۱۸۵۲ می‌دانیم.<sup>۱</sup>

اطلاع دیگر آنست که اِستر در جوانی به ازدواج شخصی به نام ربیع منیر (که به مناسبت تجارتش با قزوین به قزوینی اشتها داشت) درآمد و صاحب دو فرزند به نام یوسف و طاوس شده است. همسر او پس از این دو فرزند از این عالم رفت و اِستر جوان یک چند بیوه و تنها مانده است. سپس حکیم هارون که در

آن اوقات شخصی مسنّ و از محترمین کاشان بوده، استر را به زنی گرفت و ثمره این آخرین ازدواج، حکیم و استر جهان خانم بوده است.

دیگر آن که می‌دانیم حکیم هارون قابلیت را به استر تعلیم داده و او مدت‌ها یکی از چند قابله معروف کاشان بوده است. استر زنی سالم و زیبا بوده و اندامی درشت داشته، ولی به تدریج قوایش تحلیل یافته و در اواخر عمرش مراجعین او را بر پشت خود به بالین زانو حمل می‌کرده‌اند.<sup>۲</sup>

درباره حالات و درجات ایمانی استر، یک نوه او، طلعت خانم وحدت می‌نویسند "استر مسلماً با ایمان و حسن خاتمه از این عالم رفت، ولی این که در چه سنّ و زمانی و توسط چه کسی اقبال کرده، معلوم نیست." او اسط سنّ استر مقارن اوقاتی بود که عده مصدّقین در کاشان سرّیاً افزایش می‌یافت و اطرافیان استر، به هدایت خویشان، یک یک اقبال می‌کردند. بزرگ‌ترین برادران او حکیم فرج‌الله در سال ۱۸۸۸ تصدیق نموده، به تبلیغ خویش و بیگانه پرداخته بود، و دو دامادش - آقا الیاهو (اطاعت) و آقا یهودا (میثاقیه) - از متقدمین امر در کاشان و وسیله تصدیق همسران خود و دیگران بودند. میرزا یوسف، تنها پسر استر، هم که چند سال جوان‌تر از شوهر خواهران خود بود، از نوجوانی به تحقیق پرداخته، در حدود هیجده سالگی طیّ نخستین سفر به همدان تصدیق نموده بود.

یاد استر را، که هرگز از کاشان خارج نشده با نقل خاطره صعود او از باهره خانم (وحدت) میثاقیان گرامی می‌داریم:

"... استر خانمی بود بسیار وجیه، قد بلندی داشت و لباس‌های آراسته و تمیز به تن می‌کرد. معمولاً یک دامن پر چین بلند، یک پیرهن سفید و یک کت مخمل قرمز یا سبز که دور آن یراق دوزی شده بود می‌پوشید. همیشه می‌گفت خدایا یک شبم تب و یک شبم مرگ. وقتی من تقریباً چهار سال داشتم، روزی زنی می‌خواست وضع حمل کند. آمدند او را که قابله بود به منزل زانو ببرند. مرحوم پدرم حاجی یوسف فرمود، مادر شما دیگر قوه‌ای در بدن ندارید، نروید. بی‌بی استر گفت او زن بیچاره‌ای است، من که برای پول کار نمی‌کنم. خلاصه با پای خود رفت سرّ زانو. صبح روز بعد کسان زانو او را بغل کرده به خانه آوردند. کمی

بعد گفت من تب کرده‌ام باید استراحت کنم. فکر کردیم سرما خورده است. عمه جان جهان خانم هم از کسالت مادر مطلع شده به خانه ما آمد. آن موقع ایام صیام و هوا سرد بود. عصر پدرم به اتفاق خواهرزاده‌اش آقای میثاقیه به خانه آمدند و ایشان برای دیدن مادر بزرگ خود به اطاق مجاور رفت. حال استر خوب بود. پدرم به میثاقیه پیشنهاد کرد بماند با هم افطار کنند. میثاقیه گفت نه دانی جان سرم درد می‌کند، می‌خواهم به خانه بروم. بی‌بی که صدای میثاقیه را شنیده بود به صدای بلند گفت مادر، چرا سرت درد می‌کند؟ بمان و یک مناجات برای من بخوان. آقای میثاقیه همان‌طور که ایستاده و به دیوار تکیه داده بود، مناجاتی با صوتی دلنشین خواند که هنوز صدایش در گوش من طنین دارد. بعد از بی‌بی خداحافظی کرده، رفت. خواهرم درخشنده که هنوز ازدواج نکرده بود شام آورد که افطار کنند و قدری هم غذا برای بی‌بی بُرد. بی‌بی گفت اول شما افطار کنید، بعد من شام می‌خورم. درخشنده غذای او را گرم گذاشت و ما مشغول صرف غذا شدیم. بعد از شام خواهرم غذای بی‌بی را دوباره بُرد، ولی هرچه صدا کرد جوابی نشنید، پس پدر و مادرم را صدا کرد و گفت بیاید ببینید چه شده. وقتی به بالین او رفتند، دیدند به آرامی درگذشته است. بعد پدرم کسی را نزد میرزا ریحان ریحانی که با هم دوست و عضو محفل روحانی بودند فرستاد و دیگران هم آمدند و کارهای تدفین را صورت دادند ...”

### طاولس خانم

اطلاع دربارهٔ این مادر بزرگ هم محدود است. می‌دانیم که فرزند استر و ربیع منیر بوده، در کاشان تولد یافته و در سنین میانه در طهران درگذشته است. گویا زنی خوش اندام و زیبا بوده، ولی آن سلامت و قدرت جسمانی مادر خود را نداشته. بعلاوه صاحب هنر و در تهیه نقشهٔ قالی و قالی‌بافی استاد بوده و نی هم می‌زده است.

طاولس خانم در جوانی به ازدواج آقا الیاهو (که بعداً نام خانوادگی اطاعت را اختیار کرده است) درآمد و دارای پنج فرزند شد. الیاهو مانند جوانان معاصر

خود به تحقیق در امر بهائی پرداخته، پس از اقبال خانه‌اش را محلّ جلسات امری قرار داده بود و همسر و فرزندانش در ظلّ امر قرار داشتند.<sup>۳</sup>

فرزند اول طاوس خانم، مرحوم ربیع اسحق اطاعت (متولد سال ۱۸۹۰ میلادی) بود که با دخترخاله خود مرحوم ایران خانم (میثاقیه) ازدواج کرد. پس از او دو دختر از طاوس زاده شدند ولی هر دو در جوانی بر اثر ابتلاء به دیفتری درگذشتند. فرزند چهارم، مرحوم بهیّه خانم بود که نام او را جناب ابن ابهر پیشنهاد و توصیه فرموده بودند. (جناب ابن ابهر در سفر تبلیغی خود به کاشان، اندکی پس از تولد نوزاد در خانه طاوس خانم میهمان بوده‌اند.) بهیّه خانم به ازدواج پسر دایی مادرش، مرحوم شعبان اقراری، درآمد. فرزند پنجم، مرحوم هاشم متین خو متولد سال ۱۹۰۷ بود که با بهیّه خانم (مُحَبِّ) وصلت نمود.

طاوس خانم و همسرش در اواسط عمر در طهران اقامت جستند و مشارالیها در حدود سال ۱۹۱۷ (و حدود ۵۰ سال عمر) پس از یک بیماری درگذشت.<sup>۴</sup>

### راجل خانم

بانوی دیگری در خاندان‌های منسوب که متأسفانه دیری در این دنیا نپائید و نوادگانش در خاندان توفیق او را ندیدند، راجل خانم همسر حکیم فرج‌الله کاشانی بود. او شاهد سیر و سلوک حکیم در عوالم عرفانی و روحانی بود و وقتی حکیم در جلسه مناظره عمومی با جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در کاشان دلبر مقصود را در بر گرفت و در مراجعت به خانه ایمان خود را به امر بهائی ظاهر کرد، راجل هم در کمال یگانگی و اخلاص، پیام الهی را از همسر محقق خود قبول نمود و زن و شوهر در تربیت پنج فرزند خود طبق آئین بهائی مصمّم و هم‌عهد شدند.<sup>۵</sup>

متأسفانه حکیم فرج‌الله و راجل خانم به فاصله شش روز از یک‌دیگر، در اوت ۱۹۰۳ میلادی، به واسطه اپیدمی وبای کاشان جان خود را از دست دادند. پیام الهی به برادران و خواهران راجل هم ابلاغ شد و اکنون نوادگان آن‌ها در خاندان‌های زبوری و آشوریان و تعلیم و زیویزی در ظل امر به خدمات باهره

## قائمند.

## یادداشت‌ها:

- ۱ - مبتنی بر اطلاعات طلعت خانم وحدت و باهره خانم میثاقیان
- ۲ - مبتنی بر اطلاعات مرحومان میرزا عزیزالله و میرزا مهدی توفیق. ظاهر استر شبیه مرحوم شمسیه خانم توفیق (برادر زاده‌اش) توصیف شده.
- ۳ - لوحی از قلم مرکز میثاق به افتخار آقا الیاهو زیارت شده است.
- ۴ - آقا الیاهو ازدواج دیگری کرد و دارای پنج فرزند دیگر شد.
- ۵ - اقبال این دو در سفر دوم جناب ابوالفضائل به کاشان در سال ۱۳۰۶ هجری قمری - ۱۸۸۹ میلادی - صورت گرفت.



## ”شب عید ظهور رب اعلی“

جناب بَصَّار

شبِ عیدِ ظهورِ ربِّ اعلی شد چه زیبا شد  
 شبِ مولودِ عُصْنِ پاکِ ابهی شد چه زیبا شد  
 سپهر از نور آن مبعوثِ یکسر گشت نورانی  
 جهان از یمن این مولود احیا شد چه زیبا شد  
 نه چشمی دید و نه گوش‌ی شنید این طرفه از گیتی  
 که در یکشب دو خورشید آشکارا شد چه زیبا شد  
 یکی در اوّل شبِ شمسِ وجهه نقطهٔ اولی  
 سَخَرِ مهرِ جمالِ عُصْنِ پیدا شد چه زیبا شد  
 از آن مبعوث در امکان عیان شد محشر کُبری  
 از این مولود گیتی پر ز غوغا شد چه زیبا شد  
 از آن مبعوث دوران روح بدعی یافت در پیکر  
 از این مولود، عالم غرقِ آلاء شد چه زیبا شد  
 شبِ پنج جمادی نخستین شد ظهور حق  
 ز غبرا بانگ بُشری بر ثریا شد چه زیبا شد  
 شدند از نَفْحَهٔ صورِ ظهورش عالیان اسفل  
 ز نَفْحِ دیگرِ او اسفل اعلی شد چه زیبا شد  
 زمین تا آسمان یکسر بشارات الهی بین  
 چو از روی مبشّر پرده بالا شد چه زیبا شد

چو از خلف حجاب غیب انوارش تجلی زد  
 جهات سبّه یکسر طور سینا شد چه زیبا شد  
 همان قائم که موعود از خدا بودست شد ظاهر  
 همان محشر که می‌گفتند، برپا شد چه زیبا شد  
 دو نیر از افق سر زد یکی شد مظهر یزدان  
 یکی عبد بهار بر جمله مولی شد چه زیبا شد  
 بلند از خامهٔ بصر در این نظم جان‌پرور  
 صدای احسن از این چرخ مینا شد چه زیبا شد  
 ذرهٔ ناچیز یحیی جعفری



## “ دین ”

کلمه‌الله در ورق دوم از فردوس اعلی - قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت می‌فرماید و به دین و به تمسک به آن وصیت می‌نماید. آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان، سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده به راستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشراغ افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.

اسمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار.

کلمات فردوسی - ص ۳۵ - ۳۴

دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم، چه که خشیه‌الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند، هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و می‌دهد.

اشراق اول - لوح اشراقات - ص ۷۳

دین‌الله و مذهب‌الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده، آن را علت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری، کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد.

اشراق نهم - لوح اشراقات - ص ۷۶

## آتش سده و جشن سده

آلمان - دکتر ایرج اشه کیش

جشن سده، یکی از جشن‌های ملی ما ایرانیان در دهم بهمن ماه فرا می‌رسد. این آذگون<sup>۱</sup> فرهنگ آریایی ایران زمین، هر ساله دل ایرانیان را گرم‌تر و مهربان‌تر و مهر ایران را در آن روشن نگاه می‌دارد.

جشن سده، یکی از انگیزه‌های هم‌بستگی ملی ما، همانند چهارشنبه سوری، نوروز و مهرگان و دیگر جشن‌های شاد ایرانی، پستی و بلندی‌های فراوانی را در مسیر تاریخ ایران زمین پشت سر نهاده و همچون آن‌ها همیشه جاودانی است. نبرد نیکی با پلیدی، نور با تاریکی، این یاران اهورامزدا و اهریمن، در فلسفه زرتشت جایگاه والایی دارد.

اهورامزدا و فروهر<sup>۲</sup> پاک انسان‌ها، این دو یار و یاور همیشگی، همواره با اهریمن و بدمنشان پیرو او درگیرند. در این نبرد دایم، انسان خدایار با کمک و راهنمایی فروهر خویش یاور اهورامزدا است و با یاری دیگر انسان‌های نیک کردار برای ریشه‌کن نمودن پلیدی‌ها در جهان کوشش نموده و پدیده‌های اهریمنی را با جایگزین نمودن اشا<sup>۳</sup> شکست داده و رستگار می‌گردند.

از این روی، آتش و جشن‌های آتش در نزد تیره‌های آریایی، به ویژه ایرانیان زرتشتی از ارج و منزلتی فراوان برخوردار است. آتش چون نمادی است ایزدی و پیام‌آور نور و گرمی و زندگی و بی‌آلایشی، ستایش می‌شود و نه پرستش. زرتشتیان هنگام پرستش پرودگان رو به روشنایی می‌کنند که یا همان مهر<sup>۴</sup> است و یا در مکان بسته، آتش، یعنی نوری که از آتش می‌بارد. پس قبله‌گاه زرتشتیان نور است که نمادی است ایزدی و از این روی است که در مهراب<sup>۵</sup> و پرستشگاه همیشه آتش روشن است.

## نام سده و تاریخ جشن سده

سده واژه‌ای فارسی می‌باشد و در زبان فارسی باستان به صورت Sata یا Satay به معنی عدد سده آمده است. در فارسی کنونی نیز سده به معنی سد سال، برابر یک قرن می‌باشد. زمان برگذاری این جشن سد هنگام، یعنی پنجاه روز و پنجاه شب به نوروز مانده می‌باشد، که همان روز دهم بهمن ماه می‌شود که سد روز از زمستان بزرگ سپری شده است.

در گاه‌شماری ایران باستان، زمستان بزرگ از اول آبان ماه شروع و در آخر اسفند ماه به پایان می‌رسد. در دهم بهمن ماه توان زمستان رو به زوال است و از شدت سرما کاسته می‌شود. به روایت فردوسی در شاهنامه، سوز دهم بهمن ماه مقارن است با پیدایش آتش توسط هوشنگ شاه پیشدادی. از آنجا که این روایت درست‌ترین است به نقل آن می‌پردازم.

فردوسی توسی، این اَبَر مرد ایران که زنده کننده زبان پارسی و تاریخ ایران باستان است، در شاهنامه چنین می‌گوید:

<p>گذر کرد با چند کس هم‌گروه سیه‌رنگ و تیره‌تن و تیز تاز ز دود دهانش جهان تیره‌گون گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ جهان سوز مار، از جهانجوی جست همان و همین سنگ بشکست خرد دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ از این طبع سنگ، آتش آمد فراز نیایش همی کرد و خواند آفرین همین آتش آنگاه قبله نهاد ستایش بسباید اگر بخردی همان شاه در گرد او با گروه</p>	<p>یکی روز شاه جهان سوی کوه پدید آمد از دور چیز ی دراز دو چشم از بر سر چون دو چشمه خون نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ به زور کیانی ره‌انید دست برآمد به سنگ گران سنگ خرد فروغی پدید آمد از هر دو سنگ نشد مار کشته ولیکن ز راز جهاندار پیش جهان آفرین که او را فروغی چنین هدیه داد بگفتا فروغی است این ایزدی شب آمد برافروخت آتش چو کوه</p>
---	---

یکی جشن کرد آنشب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده شد  
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد، چون او دگر شهریار  
 کز آباد کردن جهان شاد کرد جهانی به نیکی از او یاد کرد

اشارات فردوسی در این روایت، بسی ارجمند و زیباست. در این اسطوره، مار سیاه نماد تاریکی و تباهی و مرگ یعنی اهریمن می‌باشد و آتش نشانه روشنائی و پاکی و گرمی و زندگی و فروغ ایزدی. مار سیاه کشته نمی‌شود بلکه از آتش شکست خورده و می‌گریزد. مگر نه این است که راز تکامل جهان و جوامع بشری در همین کشاکش همیشگی نیک و بد نهفته است؟

اشاره فردوسی به شهریار جهاندار نیکوکار و کردار او در اهریمن ستیزی، نشانه‌ای از آرمان‌خواهی در اندیشه ایرانی است. در اندیشه ایرانی شهریاران نیکوکار برگزیدگان جهان آفرین می‌باشند.

در نوشتار بالا از تحقیقات استاد پورداود در مورد گاه‌شماری در ایران باستان و هم‌چنین گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان نوشته هاشم رضی استفاده شده، در مورد فروهر به تحقیقات برجسته دکتر فره‌وشی مراجعه نمودم.

مسئولیت برداشت‌ها و تعریف و توجیه در این نوشتار را خود به عهده دارم و چون تا به حال در کیهان لندن در مورد جشن سده نوشته‌ای تحقیقی ندیده‌ام، بنا به خواهش ایراندوستان به این کار پرداختم و امید است که این نوشتار مورد پسند افتد و به چاپ رسد.

بهترین شادباش‌ها را بپذیرید و در کارتان موفق باشید.

منابع مورد استفاده: استاد پورداود، دکتر بهرام فره‌وشی، استاد هاشمی رضی و شاهنامه فردوسی.

- ۱ - آذرگون: آش گونه، به صورت آذریون درآمد است و به معنی گل همیشه بهار می‌باشد.
- ۲ - فروهر (Fravahr): پرتوی خداوندی، ذره ایزدی: به موجب اوستا پنجمین نیرو از نیروی پنجگانه نهادی که اساس وجود آدمی را تشکیل می‌دهد.
- ۳ - اشا، اشد یا اشو: پاکی، صفات و قوانین ایزدی، انسانی و راستین.
- ۴ - مهر: پرتو خورشید
- ۵ - مهرباب: قسمی از پرستشگاه مهری‌ها: از میترائیسم وارد واژه‌های دینی زرتشتیان و شیعیان نشده.



## سکه پوچ !!!

جناب آقای بهاء‌الدین باستانی

این سکه پوچ را عیاری دگر است  
 در نقد و حساب در شماری دگر است  
 هر سکه برای خود عیاری دارد  
 وین سکه پوچ را عیاری دگر است  
 فریاد و غریبو را مسیری دیگر  
 و آهنگ سکوت را مداری دگر است  
 گل‌های گلستان به گلستان خوش باد  
 گل‌پونه ما ز جویباری دگر است  
 از بهر گلی که فطرتش خودروئی است  
 دشتی دگر است و کوهساری دگر است  
 گر از گل سرخ یادگار است گلاب  
 داغ دل لاله یادگاری دگر است  
 غرق گل و سبزه بین فراخای دلم  
 باران سرشک از بهاری دگر است  
 بر جور و جفا گر اختیار است ترا  
 تسلیم مرا - ز اختیاری دگر است  
 چون ذره شود به نور خورشید سوار  
 رخشای دگر و یکه سواری دگر است  
 جولان دهد آن‌چنان بر آن تخت روان  
 کاینکار به موج نور ناری دگر است  
 جائی به جهان برای ناکامان نیست  
 ”درویش سلندر“ از دیاری دگر است

# پیام بدیع

سال سی و سوم

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

۲۰۱۵ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن

خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir

841 Vista Grand Drive

Santa Paula, CA 93060

U.S.A

SOHEILRZ@OUTLOOK.COM

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)

حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیبره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
P.O.Box 3207  
Quartz Hill, CA 93586

برگه تقاضای اشتراک  
مجله پیام بدیع

NAME: نام و نام خانوادگی:

Address: نشانی پستی:

.....  
.....  
.....

حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می‌باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می‌گردد.

یک سال ( ) دو سال ( ) هدیه ( )

وجه ضمیمه \_\_\_\_\_ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....  
.....  
.....

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI  
P.O.Box 3207  
QUARTS HILL, CA 93586  
U.S.A.

تمنی می‌شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 33  
NO'S:  
386-387-388-389-390**

**August, September, October,  
November, December  
2015**

# پیام بدیع

سال سی و سوم

۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

۲۰۱۵ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک

نامه‌ها و پیشنهادات

PAYAM-I- BADI

P.O.BOX 3207

Quartz Hill, CA 93586

U.S.A

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس  
پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

**SOHEIL ROSHAN-ZAMIR**

**841 Vista Grande Drive**

**Santa Paula, CA 93060**

**U.S.A.**

**SOHEILRZ@OUTLOOK.COM**

توجه: ژانویه هر سال موعد پرداخت حق اشتراک است، مشترکان ارجمند

لطفاً عنایت فرمایند.

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi